



قند آمیخته با گل نه علاج دل ما است

بوسه‌های چند برآمیز به دشنامی چند

حافظ

جان من بوسه بده عذر میار

دیدن روی تو عید است مرا

دکتر خانلری

اشکش به گونه بود که آورد سوی من

بار دگر لبان خود از بهر بوسه پیش

نورانی وصال

دارد لب من تشنگی بوسه بسیار

چون مزرعه خشک که دارد غم باران

مهدی سهیلی

شستم به اشک، پای وی و چاره ساختم  
این گوهری که در نظرت سنگ ساده است

آن داغ را به بوسه لبهای گرم خویش  
برپای آن پری چو رهی بوسه داده است

رهی معیری

سه بوسه کز دولت کردهای وظیفه من

اگر ادا نکنی قرض دار من باشی

حافظ

بوسه‌های زان دهن تنگ بده یا بفروش  
کاین متاعی است که بخشندوبها نیزکنند

سعدي

بوسه کی گردد از آن لبهای جان پرور جدا؟  
کی به افسون میشود شیرینی از شکر جدا؟

عبدالعال نجات

بوسه‌های کردم ز رخسارش تمنا دوش گفت  
دیدن اینگلستان خوباست و گلچیدن خطا است

هادي رنجي

چه آیتی تو مگر ساحری که شاه و گدا  
هر آنکه دید لب بوسه‌های گدائی کرد

محسن ملك آرا

شنیده‌ام که به جان بسته یار قیمت بوس  
هزارجان به تنم نیست صد هزار افسوس

فتحعلي شاه

به چه عضو تو ز من بوسه نداند چه کند  
بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش

مجمر زواره

هر چند شکسته پر به کنج قفسم  
و آن بوسه چنان است که لب بر لب تو  
یک بوسه بود از لب لعلت هوسم  
آن قدر بماند که نماند نفسم

فریدون مشیري

میگزم دست چرا گوش به نادان کردم

توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون

حافظ

یک بار دیگر آن شکر ستانم آرزو است

یک بار بوسهای ز لب توربودهام

عراقی

با تو در این معاملت هیچ زیان ندیدهام

جان به بهای بوسه ات دادم و لب گزیدهام

نقی کمرهای

لب گزیدی و مرا غرق خجالت کردی

بعد از عمری زتویک بوسه طلب کردم لیک

عندلیب

که دست زهد فروشان خطااست بوسیدن

مبوس جز لب معشوق و جام میحافظ

حافظ

هر کجا پای نهد بوسه زخم جایش را

گر میسر نشود بوسه زدن پایش را

کلیچه پز

تربیتی کن به آب لطف خسی را  
فتنه شود آزموهایم بسی را  
عمر دوباره ندادهاند کسی را

خواستم از لعل او دو بوسه و گفتم  
گفت یکی بس بود که گر دوستانی  
عمر دوباره است بوسه من و هرگز

فرخی سیستانی

در دامن پندار من می زده بنشست

آمد زدم خنده به لب بوسه طلبمست

## لعبت والا

ز غنچه دهند بوسه‌های به خواب گرفتم      مردم و ز گل آرزو گلاب گرفتم

ز نیل بیک

گفتمش: بوسه دهی؟ گفت: هنوز      موسم آن نرسیده است مرا

## دکترخانلری

نیست چون دسترسی تاریخ زیبات بیوسم      میشوم در گذرت خاک که تا پات بیوسم  
بوسه خواهم ز تو امروز دهی وعده فردا      کو من دل شده را عمر که فردات بیوسم؟

## فرصت شیرازی

تلاش بوسه نداریم چون هوس ناکان      نگاه ما به نگاهی ز دور خرسنداست

## صائب تبریزی

خرم آن روز که مستم ز در حجره در آئی      وز لب بوسه شمارم به شماری که تودانی

## خواجهی کرمانی

آرزوی بوسه از ساقی نه حد چون من است      مستم و با ترس میوسم لب پیمان را

## کلیم کاشانی

بوسه‌های گر نربوده است ز یاقوت لبش      دهن لاله چرا تا به جگر سوخته است

## صائب تبریزی

کي به عاشق وا گذارد اختیار بوسه را

آنکه در آئینه دارد بوسه را از خود دریغ

صائب تبریزی

بوسه درکنج لبِت گوشه نشین میبایست

همه اسباب جمال توبه جای خویش است

صائب تبریزی

دارد دهان بوسه فریبی که آه از او

من بستهام لب طمع اما نگار من

صائب تبریزی

یک بوسه قسمت لب این بی نصیب نیست

صد بوسه از لب تو لب جام میگرفت

صائب تبریزی

پیش آي و عیش ناقص ما را تمام کن

بزم شراب بیمزه بوسه ناقص است

صائب تبریزی

کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

بوسیدن لب یار، اول ز دست مگذار

حافظ

این خونبها است مزد وفارا چه میمکنی؟

گفتی چو جان دهی به عوض بوسه میدهم

ندیم گیلانی

فغان که باهمه حسرت به هیچ خرسندیم

به بوسه‌های ز دهان تو آرزومندیم

فروغی بسطامی

که ازجان بهربوسیدن ترا سرتا به پاخواهم

نه تنها بوسه از لعل لبتای دلربا خواهم

هادی رنجی

کنم چو از بر میعادگاه رفته گذاری

هنوز از لب من بوی بوسههایی تو خیزد

دکتر حمیدی

و آنکه خسیب در آغوش تو بیدار نشد

آنکه بوسید لب نوش تو شکر نچشید

فروغی بسطامی

بهیج وجه ، مرا روزی از دهان تو نیست

نه بوسههایی، نه شکر خندهای نه دشنامی

صائب تبریزی

تا هر دو را چشیده بگویم کدام به

یک بوسه از رخت ده و یک بوسه از لبت

میرفند رسکی

خندید و به من گفت زیاد از دهن تست

از غنچه لعلش هوس بوسه نمودم

ماهر

کان خرمن گل طاقت آزار ندارد

ای پیرهن آهسته بزن بوسه بر اعضااش

الفت

حاشا که مشتری سر موئی زیان کند

گر نرخ بوسه را لب جانان به جان کند

فروغی بسطامی

افزون کدامین قندرا دیگر مکرر میتوان خوردن

به غیر از بوسه کز تکرار، رغبت را کند

صائب تبریزی

ترسم آئینه بدیدن ز تو قانع نشود

این لب بوسه فریبی که ترا داده خدا

صائب تبریزی

ز آنکه حلاوتی بود جنس گران خریده را

از لب شگرتین او بوسه به جان خریدهام

فروغی بسطامی

به بوسمت لببت آن گه بگویمت که: منم

شوم نسیم و شبی در برت کشم چون گل

مؤید ثابتی

بوسه میبخشند اما جان شیرین میبرند

ترك جان میبایدم گفتن که این شیرین لبان

فروغی بسطامی

پیش مستان هیچ فرق از پسته و بادام نیست

گه دهان تنگ میبوسم به مستی گاه چشم

صائب تبریزی

که اگر باز ستانند دو چندان گردد

دزدی بوسه عجب دزدی پر منفعتی است

صائب تبریزی

که بوسم نشان پای ترا

هر قدم بنگرم قفای ترا

ابوالحسن ورزی

نمیدانم گرم يك بوسه میدادي چه میدادم

به جاي وعده يك بوسه صدجان دادم وشادم

واله اصفهاني

قانعم زان هر دو لب يك بوسه بس باشدمرا

بر سراپاي دل آویزت نمیچم چو زلف

کلیم کاشاني

خواب ما به بود از عالم بيداري ما

دوش در خواب لب نوش ترا بوسیدم

فروغي بسطامي

به پاي او چورسي اين روّيه از سرگير

بيوس از سر آن سر و سيمتن تا پاي

رهي معيري

جان را هزار مرتبه برلب رسانده است

از بهر بوسهاي که لب بر لبم دهد

يگانه

که پراز بوسه کنم چاه ز خندان ترا

آن قدر همروي از طالع خود میخواهم

صائب تبريزی

هر گاه که نام تو بر آيد به زبانم

از شوق دوصد بوسه زنم بردهن خویش

جلال عضد

ديگر کسي مگر لب خندان نداشته است

صدجان بهاي بوسه طلب ميکني زخلق

صائب تبريزی

از دو گلچهره بوسه‌های میخواست  
وین یکی بوسه داد و بزم آراست

روزگاری دل رمیده من  
آن یکی سرکشید و ناز افزود

هوشنگ ابتهاج

یا رب بخواب مرگ رود پاسبان تو

مردم در آرزوی شیخون بوسه‌های

صائب تبریزی

آن که میدارد دریغ از عاشقان پیغام را

بوسه را در نامه میبچید برای دیگران

صائب تبریزی

در دیدگان خسته من گور عشق خویش

لیکن نداد بر لب من بوسه زانکه یافت

نورانی (وصال)

محروم آنکه بوسه بر این آستان نداد

سر منزل مراد بود آستان عشق

عاشق اصفهانی

که حرف بوسه ما را به آن دهن میزد

اگر پیاله سرا پا دهن نمیگردید

صائب تبریزی

آستان را بیوسم آستینت را بگیرم

نذر کردم گرز دست محنت هجران نمیرم

فروغی بسطامی

بوسه بر سایه‌های مژگانت

میزنم در رخ درخشانت

ابوالحسن ورزي

بر لبت چون يکي حباب شوم بوسم آن را ز شوق و آب شوم

ابوالحسن ورزي

تا بوسهاي به من ز لب دلستان رسيد جانم به لب رسيد و لب من به جان رسيد

صائب تبریزی

طمع بوسه از آن لعل شکر خدارم خیر از خانه در بسته تمنا دارم

صائب تبریزی

تلخ کامي نبود در شکرستان وصال نامه آور نگه و بوسه پیام است اینجا

صائب تبریزی

تلخي مي به گوارائي دشنام تو نيست دزدی بوسه به شیرینی پیغام تو نیست

صائب تبریزی

دل ز کافر نعمتي دارد تلاش وصل یار ورنه چندین بوسه در پیغام او پیچیده است

صائب تبریزی

وه که میسوزم وپوزش به لب ازرنج گناه بوسهها میزنم از دور به پیشانی تو

فریدون توللی

جان من بستان وجاني ده مرا از بوسهاي تا دهم باز از برای بوسه دیگر ترا

## مختاری غزنوی

چگونه تشنه تواند ز گوهر آب گرفت

به بوسه‌های ز لبش دل نمیشود سیراب

## ظهیر فاریابی

عمری است کزدودیده گهر می‌شمارمت

چنداست نرخ بوسه به شهرشما که من

## شهریار

هست این خام طمع هرنفسی درهوسی

طلب بوسه دلم گه ز رخس گه ز لبش

## زرگر اصفهانی

پای آن ناقه بیوسم که کشد محمل او

گرد آن خانه بگردم که بود محفل او

## رضایی کاشانی

نیست مردره عشق آن که مزن میگوید

گر زنی تیغ زخم بوسه به دستت که بزن

## شوریده شیرازی